

# گزارش سفر به تاجیکستان

سید ضیاء الدین جوادی

(قسمت بیست و سوم)

## بازار کاروان

به هر حال با «دکتر جباری» قرار گذاشتیم به بازار کاروان برویم و برای روز شنبه که به میهن برمی گردیم وسایل رفع خجالت از سفر تاجیکستان فراهم کنیم که با ۱۲ سامانی که «دکتر جباری» از رگ و ریشه جان خویش کند و به راننده پیرتاجیک، که برسمند نیمه ایرانی سوار بود، پرداخت تاملابه کاروان «جیب خالی کن ها» برساند و رساند و خود رفت؛ اما گویا يك اشتباه ناخواسته هم پیش آمد که آن روز، جمعه بود و بازار تعطیل. برای چه؟

معلوم مانشد که چگونه در این کشور کمونیست زده که تازه می رود چون سفیره کرمی از پيله خودبیرون بیاید و هنوز تصمیم نگرفته از کدام سوی پيله سر بدمد، روزها را به اعتبار: «مارکسیست» و «اسلامی» و «تاجیکی!!» بودن، با هم گرد آورده است تا هم «یکشنبه»، «تعطیل کمونیستی» باشد و هم در «جمعه» به «عطلت اسلامی» پردازد و خود را قهرمان استقلال هم بنامد. مگر آن نیست که «بطل» های اسلامی جز با بطالت گذراندن عمر در صحاری، به این مقام دست نمی یافتند؟

دربازار چند جنس کوچک که همانانیم تنه های کرکی برای خانم ها بود تهیه کردم و کاپشنی نیز برای پسر (جوادی) خریدم تا شرمسار این عزیز خود نشوم.

این گردش و دورزدن و عطلت در بازار نیمه بازونیمه بسته «کاروان»، حُسن دیگری هم برای من داشت که



دوشنبه ، بازار کاروان که در حاشیه شهر قرار دارد و وابتکار ایجاد بازار در بیرون شهر ، به خلوتی شهر و روانی ترافیک کمک بسیاری کرده است

به مقام : « داملائی » ارتقاء یابم؛ اگرچه قبلاً «شهاب الدین» از طلبه های تاجیک والبتہ خیلی جوان من - بدون مشورت با من که خود عنوان مشاور رایدک می کشم - تنها مشورت با پدر گرامی خویش ، مرا به عنوان: « ملای قرآن خوان!» روستای پدری خویش معین و معرفی کرده بود. گویا اگر حکمتی و نشانه هایی از این « داملائی» و «ملائی» روستای «شهاب الدین» در من نباشد که روح پاک آن فقیران «بازار کاروان» تاجیکستان ، با فکر و ذهن «شهاب الدین» در جامعه المصطفای گرگان پیوند نمی خورد تا شعاعی از آن بر قم بتابد و مرا به لقب: «حضرت حجت الاسلام و المسلمینی !!» مفتخر سازد .





تاریخ: ۸۸/۲/۱۷

### تقدیرنامه

عن ابی عبدالله علیه السلام:

«من تعلم به و عمل لله و علم لله و می فی ملکوت السموات عظیمه» «رسول کافی، ص ۲۵»

استاذ کرامتقدر حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید ضیاء الدین جولاوی (زید غزه العالی)

باسلام و آرزوی توفیق و کرامیداشت هفت معلم و ساکنر و شهادت استاد شهید مطهری بدینوسیله از جنابعالی که در امر تعلیم و تربیت دانش پژوهان عزیز المصطفی (ص) در سال تحصیلی ۸۸-۸۷ با اخلاص و دلسوزی، تلاش مجدانه ای داشته اید و به عنوان استاد نمونه جامعه المصطفی (ص) العالمیه انتخاب گردیده اید تقدیر و تشکر می شود.

امید آنکه در پرتو توفیق و الطاف الهی و توجهات خاصه حضرت بقیة الله الاعظم «ارواحنا لله» در ایفای رسالت آموزشی و تربیتی خویش پیوسته موفق باشید.

همدی رجائی

معاون آموزشی جامعه المصطفی (ص) العالمیه



(بازار کاروان و تلاش برای رفع خجالت از تهیدستی سوغات.)

البته پیری دیررس !! همه جا مزاحم راحتی خیال است و بهانه به دست بی ادبان می دهد تا بازار کاروان را در جستجوی ( دوره المیاه ) پرسه بزنند و در آن طرف پمپ بنزین تاجیکی ، آن رابیاید که یا للعجب !! همه جور «دوره المیاه» دیده بودیم جز «دوره المیاه»ی که هیچ چاهی و سنگی نداشته باشد و .... نکند آن آب خروشان و تصفیه نشده ای که در لوله های شهر دوشنبه جاری است ، با چنین «دوره المیاه» های ساختمان های اطراف رود آشنایی ودوستی داشته باشند . اگر چنین باشد، از کفاره «بُزسرکه» «استادم:» «علامه معروف جان» در «گُل میده» کاسته و بر: «آب کُر» «البته» «تصفیه نشده» «ورزاب» افزوده خواهد شد .

درباز گشت، اتوموبیلی مارابا همان ۱۲ سامانی ، که از جیب يك ایرانی به جیب يك تاجیکستانی انتقال یافت ، به هتل آورد و خوشبختانه «خانم فاضل» که روزنامه نگار و کارمند اداره نقلیات دوشنبه بود، روزنامه ای را که مصاحبه من و «دکتر جباری» و «علامه معروف جان» در آن چاپ شده بود، برای ما آورد و مارا سپاسگزار خویش ساخت تا درایران برای رئیس دانشگاه علی آباد و آزاد شهر و غیرهم «کلاس بگذاریم!!» و خوشحال از این باشیم که خط سیریلیک را ( که همیشه «دکتر جباری» آن را جوری تلفظ می کرد که من در هراس می افتادم آبرو بریاد ندهد. ) بلد نیستند تا بدانند نام روزنامه ای که عکس و مصاحبه مارا در خود جای داده است چیست . البته از کمیت سپاس ما از محبت خانم فاضل نخواهد کاست، اگر چه او نیز مانند اغلب تاجیکان دوشنبه نشین، در هراس نامریی ودرونی بود که نباید به هیچکس اعتماد کردواین خانم واقعاً «فاضل» و «دوست داشتنی» نیز ابتدادر خیال خودو به سابقه یکی دودهه حکومت





قبل، مارا از اعقاب و اذتاب امپریالیست های جهان خوار سرمایه داری محسوب می داشت و تا مطمئن نشد که عکس یادگاری که با او گرفته ایم در دوربین سایبرشات من چگونه ضبط شده است، دست از ما برداشت؛ اما بنده خدا نمی دانست که هنر تکنیکی و صنعتی آن امپریالیست های جهان خوار و دشمن کارگران و خلقها!! آن اندازه کیفیت دارد که تصویر دیده و کنترل شده او را به گونه ای دیگر تنظیم کند که هر کس ببیند او را: [پناه بر خدا] «همسر نگارنده» بینگارد، یا صیدی که در صیدگاه آنچنانی تاجیکستان، به دام بدشانسی خود افتاده است .

البته قبلاً دکتر صدیق به ما زنگ زده بود که ناهار در هتل نخوریم زیرا وعده در جای دیگری داریم و فیروزه خانم و آن دیگری - خاصیت نام - که پایچ «دکتر جباری» بودند، با همان سوء ظن نهادینه شده در تاجیک ها و بعد از پرس و جوهای پلیسی از «دکتر صدیق» ، یکسره به دکتر زنگ می زدند که می خواهند او را ببینند و برای او مدارك تحصیلی خود را بیاورند که این، تا بعد از اطعام در گل میده هم ادامه داشت .

\*\*\*